

داستان درویشی که متهم به دزدی شد

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

داستان های مثنوی

با نشر روان

مهدی سیاح زاده

داستان درویشی که متهم به دزدی شد

برگرفته از کتاب « پیمانۀ و دانه »

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۳ جلد - ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۶ جلد - ۱۳۹۶ (۲۰۱۷)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ پنجم - ۱۳۹۹ (۲۰۲۰)

خدمت اکسیر کن مس وار تو

جور می کش ای دل از دلداری تو

۳۴۷۵/۲

داستان درویشی که متهم به دزدی شد

(دفتر دوم از بیت ۳۴۷۸)

درویشی صاحب کرامت در کشتی ای سفر می کرد. گفتند کیسه ای زر در این کشتی گم شده. به دستور ناخدا همه مسافران را گشتند، ولی کیسه ی زر پیدا نشد. دیدند درویشی در گوشه ای از کشتی خوابیده. به او سخت بدگمان شدند. بیدارش کردند و گفتند: تو گمان می کنی می توانی خود را به خواب بزنی و ما را اغفال کنی؟ زود لباس هایت را در بیاور و برهنه شو تا ترا هم بگردیم. درویش از این اتهام، سخت آزرده شد. روی به آسمان کرد و گفت: خدایا، این ناکسان به بنده ات تهمتی زشت زده اند، پروردگارا، فرمانت را صادر کن.

چون به درد آمد دل درویش از آن

سر بُرون کردند هر سو در زمان

صدهزاران ماهی از دریای ژرف

در دهان هر یکی دُرّی شگرف ...

هر یکی دُرّی خراج مُلکتی
کز الهست این ندارد شرکتی

۳۴۸۴/۲

در همان هنگام، ناگهان صدها هزار ماهی سر از آب دریا بیرون آوردند که در دهان هریک مرواریدی گرانبها بود. جواهری که هر یک مالیات کشوری به حساب می آمد. درویش چند مروارید را از دهان آن ها گرفت در کشتی انداخت و خود به هوا پرید. درست مانند این که کشتی ای در هوا او را حمل می کند. از آن بالا روی به کشتی نشستگان کرد و گفت: بروید، تا به زعم خود گدایی مثل من با شما نباشد. بروید، کشتی مال شما و خدا مال من. زیرا حضرت حق نه مرا به دزدی متهم می کند و نه زمام اختیارم را به دست فرومایگانی مانند شما می سپارد. کشتی نشستگان بانگ زدند: ای مرد بزرگوار، این مقام عالی را چگونه به تو داده اند. گفت: این مقام والا نه از تهمت زدن به فقرا و حقیر شمردن آنان، بلکه از حرمت گذاردن به بزرگان حقیقت که به فقیران و درویشان بدگمان نمی شوند کسب کرده ام.

شرح مختصر نمادها و رمزها

در داستان پیش (داستان موش و شتر) گفتگو در بیان و تجلیل مقام بلند انبیاء و اولیاء بود. آنجا گفته شد که مردمان حقیر در همنشینی با این بزرگواران، گاه گرفتار منیت و کبر می شوند و خود را فراموش می کنند. مولوی در پایان آن داستان پند می دهد که رفتار ما با پیران و مرشدان چگونه باید باشد.

أَنْصِتُوا^۱ را گوش کن، خاموش باش
چون زبان حق نگشتی، گوش باش
ور بگویی، شکل استفسار گو
با شهنشاهان، تو مسکین وار گو

۳۴۵۶/۲

تا موقعی که سالک هستی و در راه طریقت قدم برمی داری، خاموش باش و فقط گوش کن. اگر هم بخواهی حرفی بزنی، به صورت سؤال (استفسار) سخن بگو. چرا؟ زیرا اگر

^۱ - أَنْصِتُوا: سکوت کنید، خاموش باشید. اشاره است به لفظی در آیه ی ۲۰۴ سوره ی اعراف در قرآن مجید: «و چون قرآن قرائت شود، همه گوش بدان فرا دهید و سکوت کنید، باشد که مورد لطف و رحمت حق شوید.»

داستان درویشی که متهم به دزدی شد

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

غیر از این کنی، نشان می دهی که میل به خودنمایی داری. همین شهوت و میل به خودنمایی اولین سنگ بنای غرور و نخوت و کینه در انسان است.

ابتدای کبر و کین از شهوت است
راسخی^۱ شهوت از عادت است
چون ز عادت گشت محکم خوی بد
خشم آید بر کسی کت واکشد^۲
۳۴۵۸/۲

وقتی تکبر و غرور در جانت ریشه دواند، خود را سرور و برتر از دیگران خواهی پنداشت و همین سروری مانند ماری، زهر در جانت می ریزد و هر کس که تو را از این خُلق و خوی باز دارد، او را دشمن دیرین خود به حساب می آوری. این موقع است که دومین اثر مخرب شهوت و میل به خودبینی یعنی کینه در تو پدید می آید و رشد می کند.

سروری چون شد دماغت را ندیم^۳
هر که بشکستت، شود خصم قدیم

^۱ - راسخی: استواری، پابرجا ماندن.

^۲ - کت: که تو را. کت واکشد: که تو را از آن باز دارد.

^۳ - ندیم: همراه، مونس.

چون خلاف خوی تو گوید کسی

کینه ها خیزد تورا با او بسی

۳۴۶۶/۲

برای رهایی از این سیرت ویرانگر، باید از همان آغاز
مار شهوت را در خود بکشی زیرا اگر او را پرورش بدهی،
دیری نمی گذرد که مار درون تو به اژدها بدل خواهد شد و
روزگار را بر تو تباه خواهد کرد.

مار شهوت را بکش در ابتدا

ور نه اینک گشت مارت اژدها

۳۴۷۲/۲

راه رهایی از این مار زهر آگین چیست؟ مولوی همه
ی این موارد را گفته تا بگوید که برای رهایی از این مار، باید
به پیران صاحب‌دل پناه برد و از آنان کمک خواست.

خدمت اکسیر^۱ کن مس وار تو

جور می کش ای دل از دلدار تو

۳۴۷۵/۲

^۱ - اکسیر: جوهری که ماهیت جسمی را تغییر دهد. مثلاً جیوه را به نقره و مس را به طلا تبدیل کند. چنین جوهری هنوز کشف نشده است. بنابراین هر چیز بسیار مفید را مجازاً اکسیر می گویند (فرهنگ معین)

داستان درویشی که متهم به دزدی شد

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

دلدار، همان صاحب‌دلانی که از این جهان جهیده اند و به لقای حضرت حق رسیده اند. اما دریغا که اکثر مردمان، اولیاء را نمی‌شناسند. گاهی از فرط کوری باطنی، این شاهان همه ی انسان‌ها را به اعمال خلاف و حتی دزدی متهم می‌کنند:

عیب کم گو بنده الله را
مُتَّهَم کم کن به دزدی شاه را
۳۴۷۷/۲

اینجا است که مولوی همین داستان «درویشی که متهم به دزدی شد» را نقل می‌کند. کشتی نشستگان، همین مردمان ناآگاهی هستند که فقط صورت و ظاهر را می‌بینند و قادر به شناخت اولیا نیستند و درویش خدا را متهم به دزدی می‌کنند. درویش هم نماد مردان پاک خدا است که روز و شب از این جهان مادی، درجهیدن اند، گرچه در کشتی این جهان در سفر به نظر می‌رسند.

کیست دلدار؟ اهل دل نیکو بدان
که چو روز و شب، جهانند از جهان
۳۴۷۶/۲